میخائیل نعیمه، شاعر و ناقد

السکاف، ممدوح

مترجم : بیدج، موسی

اشاره:

در نیمه دوم قرن نوزدهم، جهان عرب، شاهد ظهور سه شخصیت برجسته فرهنگی-ادبی بود.این سه، تأثیر فراوانی بر حرکت فکری اعراب داشتند و زبان عربی را شور و حرارتی دیگر بخشیدند و به شعر و نثر این سامان رنگ و جلای دیگری دادند.این سه شخصیت نامدار میخائیل نعیمه، جبران خلیل جبران، و امین الریحانی بودند.

تا کنون در تحلیل آثار و تبیین نقش این سه در نهضت ادبی اعراب و نیز نقد و تفسیر نظریات آنان در زبان و شعر و نقد و زندگی، پژوهش‏های بسیاری به زبان عربی انجام شده است.این سه با ترویج افکار و شیوه‏های نوین در زمینه هنر، توفانی سهمناک به پا کردند و تلاشهای محافظه‏کاران سنتی و سنت‏گرایان، که میراث ادبی فرهنگی عرب را تا سر حد عبادت می‏پرستیدند، برای فرو نشاندن این توفان کاری از پیش نبرد، چرا که این توفان قوی‏تر از آن بود که به خاموشی گراید و نعره‏های خشم نه تنها مانع گسترش این توفان نشد، بلکه موجب تحکیم و تعمیم آن نیز گردید.

در مورد آثار این سه شخصیت، خوانندگان ایرانی علاقه‏مند به ادبیات عرب با وجود کمبود منابع، حداقل با آثار جبران خلیل جبران-از طریق ترجمه‏هایی که از آثار او شده-کم و بیش آشنایی دارند، اما با آثار دو تن دیگر تقریبا ناآشنا هستند.

در اسفند ماه گذشته میخائیل نعیمه، آخرین بازمانده این مثلث ادبی-فرهنگی در سن 98 سالگی درگذشت و اگر چه او تنها یک مجموعه شعری دارد، اما همین یک مجموعه و نیز نظریات نقادانه‏اش پیرامون شعر و شاعری برای نسل بعد، بسیار ارزشمند است. در این فرصت بی‏مناسبت ندیدیم که برای شناساندن هر چند جزئی این شخصیت به علاقه‏مندان، یک مقاله پژوهشی را که چندی پیش-قبل از مرگ شاعر-به وسیله«ممدوح السکاف»منتقد عرب نوشته شده به دست ترجمه بسپاریم.امید که در فرصتی دیگر ترجمه‏های دیگری از آثار وی و شخص سوم این مثلث «امین الریحانی»، تقدیم خوانندگان کنیم.

در این پژوهش برآنیم که میخائیل نعیمه شاعر را بهتر بشناسانیم.منبع بررسی ما اولین و تنها مجموعه شعری او همس الجفون(نجوای پلک‏ها)خواهد بود.پیش از آغاز بحث اصلی بایستی قدری پیرامون شخصیت فرهنگی و سرچشمه‏هایی که روی این شاعر تأثیر گذاشته تأمل کنیم.اگر به کتاب زندگی‏نامه او، النور و الدیجور(نور و ظلمت)و کتاب سبعون(هفتاد)و مصاحبه‏های ادبی او نظری بیندازیم در می‏یابیم که نخستین عامل در تکوین شخصیت فرهنگی نعیمه که به او اندیشه‏ای عمیق داده است، زندگی و افق‏های وسیع و فراز و نشیب و سامان و نابسامانی‏های آن است.عامل دوم تسلط، بر زبان روسی و مطالعه ادبیات آن به زبان اصلی به هنگام اقامت در اوکراین شوروی و همچنین احاطه بر زبان انگلیسی و خواندن ادبیات آن به زبان اصلی به هنگام تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه واشنگتن است.شکی نیست که آگاهی از ادبیات این دو زبان بویژه زبان انگلیسی، ذخیره فرهنگی او را غنی‏تر کرده است.عامل سوم اطلاع اندک نعیمه از ادبیات قدیم عرب، اعم از شعر و نثر و خطابه و نامه‏نگاری و مقامات که در جوانی کسب کرده است، می‏باشد. دلیل کمی توشه نعیمه از ادبیات کلاسیک، مخالفت با موضوعی بودن این ادبیات و شکل و محتوای آن است.نعیمه معتقد است که این ادبیات از نظر فکری و روحی محدود است و قدرت مانور و بازسازی ساختارهای هنری و جذب اخبار و معانی را ندارد.

دلیل دیگر، اقامت طولانی او در نوجوانی و بسیاری از سالهای جوانی در غربت است که او را به دلیل عدم دسترسی به منابع، از مطالعه مستمر در ادبیات قدیم ما باز داشت.بنابراین کسی که آثار نعیمه را می‏خواند به محدودیت اطلاع او از ادبیات قدیم عرب و اتکای کم به میراث زبانی ما پی می‏برد.

آنچه در بالا آمد مهمترین عوامل پدید آورنده شخصیت فرهنگی نعیمه بود.حال اگر غربت و دوری از وطن و آثار مثبت و تجارب پر ثمر را به این عوامل بیفزاییم در می‏یابیم که شخصیت وی تا چه اندازه غنی و متنوع است و چه چشمه‏های جوشان و چه سایه روشن‏های سرشار از درایت و دل زندگی در آن به چشم می‏خورد.

نعیمه در کتاب الغربال در برابر شعر و شعرای ما موضعی بسیار تهاجمی به خود می‏گیرد.او به شعرای جاهلی بشدت حمله می‏کند و می‏گوید:«تعداد کمی از آنها با ارزش هستند و اکثریت فاقد ارزشند.در اشعارشان چیزی نیست که آنها را ماندگار کند»او به شعرای معاصر مانند احمد شوقی، حافظ ابراهیم و مطران می‏تازد و آنها را شعرای «مناسبت‏ها»توصیف می‏کند و می‏گوید:«این شعرا در فرهنگ لغات می‏کاوند تا قافیه‏های دور از ذهن را شکار کنند و به خواری به کار گیرند.»از شعر تعریفی شاعرانه و به سبک «منفلوطی»ارائه می‏دهد که به دور از عقل و ژرف بینی است. مثلا می‏گوید«شعر نغمه بلبل و ناله برگهاست»و پس از رد تمام تعریف‏های سابق شعر، می‏گوید:کلا شعر همان زندگی است، چه گریان و چه خندان، چه گویا و چه خاموش، چه نالان و چه شادان، چه شکوه‏کنان و چه شکرگزار، و چه خوش اقبال و چه بدیمن.»اما به نظر من این تعریف چیزی ارائه نمی‏دهد زیرا پیش از آنکه تعریف شعر باشد، تعریفی برای خود زندگی است که از ساختن طباق‏های متوالی که یکدیگر را تداعی می‏کنند، پدید آمده و چنانچه مجاز باشیم حکم صادر کنیم می‏گوییم میخائیل نعیمه با این تعریف طویل و پر طمطراق و مملو از نقیض‏ها خواسته به ما بگوید که شعر همان زندگی است.او با این کار به جای ماهیت و حقیقت شعر از تأثیر گذاری و دستاورد آن حکایت می‏کند.

به عقیده نعیمه شعر، صنعت آرایش، رنگ آمیزی و طنین موسیقی نیست، بلکه به معنای هستی، زندگی و احساس‏های انسانی است.لذا از شاعر می‏خواهد که کفه معنا را بر کفه لفظ یا کفه روح را بر کفه جسم برتری دهد.او می‏گوید شاعر بایستی در شعر خود احساس‏های درونی مانند امید، نومیدی، پیروزی، ایمان، شک، لذت، درد و فعل و انفعالها و تأثیرات دیگر را به تصویر بکشد.این سخن بدین معناست که نعیمه در شعر به اندیشه، احساس و تخیل، مقام اول و به زبان و تکنیک و فرم، مقام دوم را می‏دهد که به نظر من احتمالا فقر لغوی اغلب«ادبای مهجر»و کمبود سه عنصر اندیشه، احساس و تخیل در شعر شعرای آن دوره در کشورهای عربی پایه این اعتقاد وی را بنیان نهاده است.

شاید هم نعیمه این طرز تفکر را از ادبیات اروپایی بویژه مکتب رمانتی سیسم گرفته باشد اما او معتقد است که شاعر دو نقش بر عهده دارد یکی در برابر خود و دیگری در برابر جامعه و میهن و امت خویش.به عبارتی شاعر دارای دو جهان است.یکی جهان درون که از فعل و انفعال‏های عاطفی ذات شاعر الهام می‏گیرد و دیگری جهان خارج که فعل و انفعال‏های ملی، میهنی و اجتماعی الهام بخش آن است.

ممکن است خواننده اکنون بپرسد که پس از گذشت حدود نیم قرن از نگارش کتاب الغربال، مؤلف در باب اندیشه‏های موجود در این کتاب چه نظری دارد.نعیمه در کتاب سبعون می‏گوید«در کتاب الغربال نظریات، آرا و رهنمودهایی است که اگر از من پرسیده شود بی‏درنگ بر آن صحه خواهم گذاشت.من هنوز هم معتقدم که محور ادبیات همان انسان است و همان اندازه که ادبیات در زندگی انسان می‏کاود و مقاصد او را دنبال می‏کند همان قدر هم ماندگاری خود را تضمین می‏نماید.به عبارتی ادبیات-چه شعر و چه نثر-به اندازه نیروی انسانی پنهان و آشکاری که در خود دارد، زنده می‏ماند و عمر آن به تردستی و هنرمندی در صیقل دادن کلمات و عبارات نیست.»

میخائیل نعیمه، یک مجموعه شعری به نام همس الجفون دارد.بیشتر اشعار این مجموعه بین سالهای 1917 تا 1930 در آمریکا سروده شده‏اند و به نظر می‏رسد که فلسفه وحدت وجود او نخستین بار با همین اشعار شکل گرفته است. این مجموعه همانند اسمی که روی آن گذاشته شده، نجوایی از درون و احساسات درونی شاعر است، نجوایی آرام که در آن ناله و فریاد نیست:واژه‏ها لطیف و سلیس‏اند و موسیقی لحنی نرم و طنینی دلچسب دارد.بیشتر اشعار این مجموعه از آهنگی به آهنگ دیگر و از قافیه‏ای به قافیه‏ای دیگر با آرامش تمام و بدون هیچ دست‏اندازی منتقل می‏شوند.در کالبد شعر نعیمه هیچگونه خشونتی نیست، زیرا ذات او خشونت را رد می‏کند و همین نکته او را از ایلیا ابو ماضی، شاعری که در بسیاری از اشعارش لحنی تند دارد و نیز از جبران خلیل جبران شورشی و رهبر«انجمن اهل قلم»، در شعر و نثر جدا می‏سازد.درون نعیمه آرام است و هر چه از آن تراوش کند نیز قاعدتا آرام و دور از خشم و پرخاش است.او به سرنوشتی که در زندگی برایش رقم زده شده، راضی است:

مذمت روزگار به سود تو نیست

که روزگار از تو شنوایی ندارد

و چشمی هم ندارد که کژدمی را ببیند

که در تیرگی اندوه، تو را نیش می‏زند

و قلبی ندارد که به رقت آید

وقتی از شدت گریه اشکهایت تمام شده است.

شاعر، شعرهای مجموعه همس الجفون را با الهام از زندگی در شهرهای آتش و دود و در میان معادن زغال سنگ و آهن و چرخهای صنعت و هیاهوی کارخانه‏ها و دیدن تلاش مردم برای به دست آوردن طلا و سختی زندگی مادی و تیرگی آن به هنگامی که مقدسات روحی نادیده گرفته می‏شوند، سروده است.تمام این عوامل بر نعیمه تأثیر منفی گذاشته و او را به سوی تقدیس روح و تحقیر ماده سوق داده است و او را واداشته که به زندگی صوفی منشانه روی آورد، زندگی‏ای که شکل اولیه آن را او-به همراهی خلیل جبران- از متصوفه اسلامی مانند حلاج، ابن عربی و ابو علی سینا گرفته است.

نعیمه طبیعت را دوست دارد و به خاطر زیبایی و شکوه و شوکتش عاشقانه با آن در آمیخته است.کوهستان را دوست دارد زیرا که در ارتفاع آن رفعتی برای انسان و معراجی برای روح و امکان شناخت خدا وجود دارد.دریا را دوست دارد زیرا که به آفریدگان تصویر گسترده‏ای از مطلق و بی‏نهایت و تخیل بی‏پایان می‏بخشد.زمین را دوست دارد زیرا که با دستی باز و سخاوتمند و مبرای از هر گناه نسبت به موجودات زنده، بخشنده است.رودخانه‏ها را هم چه یخ‏زده و چه روان، چه زنده و چه مرده دوست دارد، و تمام این نمودهای طبیعی را در شعر و نثر خود ستوده است.نعیمه با تأمل در طبیعت و هستی، در چشم اندازهای گوناگون و رنگین آن، درسهایی از فلسفه و تعقل یافته است، چشم اندازهایی که انسان را به اندیشه و دقت و تأمل در اسرار زندگانی وا می‏دارد.نعیمه در این ویژگی، یعنی عشق به طبیعت و پناه بردن به زیبایی‏های آن برای کاهش دردها و گذشتن از دشواری‏ها با دیگر شاعران«انجمن اهل قلم»وجه اشتراک دارد.برای اثبات این مدعا کافی است که نگاهی به عناوین اشعار او در این مجموعه بیندازیم:«برگهای خزان»، «نغمه بادها»، «رودی که می‏خواند»، «ای دریا»، «رود منجمد»و...در شعر«رود منجمد»رنگهای رمانتیک که شعر نعیمه را از آغاز جوانی رنگ آمیزی کرده، بخوبی عیان است.او در این شعر اشتیاق خود به طبیعت را نشان می‏دهد و در سخنی با رود از او می‏خواهد که راز از جریان افتادن و رکودش را برای او بازگو کند.نعیمه در این نجوای صادق درونی که طبیعت را مخاطب قرار می‏دهد به مکتب رمانتی سیسم بسیار نزدیک می‏شود.او نخست رود را مجسم می‏کند و وقتی می‏بیند که قلبش منجمد است او را به شورش بر انجماد می‏خواند:

ای رود آیا آبهای تو خشکید که از جریان افتاده‏ای

یا پیر شده‏ای و سست اراده که از مسیر باز افتاده‏ای

آیا این کفن است یا زنجیری یخین

که سرما بر تو پیچیده و خوارت کرده است.

نعیمه خیر را دوست دارد و از شر متنفر است.او به تنفر از شر و نه از شرور، داد سخن داده است.او معتقد است که انسان در درون خود از فرشته و اهریمن دو تصویر دارد و میان این دو ستیزی ابدی در جریان است.به اعتقاد او ستیز میان دو نیروی متضاد در زندگی، انسانیت انسان را با تمام قوت و ضعف و والایی و پستی می‏سازد.

اهریمن به دلم وارد شد و در آن فرشته‏ای دید

در یک آن نبردی بر پا شد

هر کدام می‏گویند این خانه از آن ماست

و من ناظرم و هیچ حرکتی نمی‏کنم

از خدایم می‏پرسم:آیا در افلاک جز تو خدایی هست

که دست او و دست تو از ازل قلب مرا آفریده‏اند

نمی‏دانم در قلب من اهریمنی یا فرشته‏ای لانه کرده است.

بنابراین خیر و شر در دنیای پیرامون شاعر نیست بلکه در قلب اوست.شاعر میان آن دو تقسیم شده و آن دو نظام وجود او به شمار می‏آیند.خیر و شر همچنین نظام کل هستی را پدید می‏آورند.او گاهی به شیطان و شر تسلیم می‏شود و گاهی به فرشته و خیر.به عبارتی آن دو در درون او به ستیزند و گاهی این و چندی آن، او را رهبری می‏کنند و پیش می‏برند.

نعیمه با این طرز فکر، از نظر کاربرد واژه‏ها، اندیشه و پرسش‏ها، به طور چشم‏گیری به ایلیا ابو ماضی نزدیک می‏شود.ابوماضی می‏گوید:

من در خویش نبردی می‏بینم

و خویشتن را گاهی اهریمن و گاهی فرشته می‏بینم

آیا من دو کس مشارکت ناپذیرم

یا آنچه را که می‏بینم گمانی بیش نیست...

نعیمه به وحدت وجود معتقد است:ذات خداوندی و هستی و آفریدگان و طبیعت، تشکیل دهنده یک کل زیبا به نام خداوند هستند و همه چیز از این کل شروع می‏شود و به آن ختم می‏گردد.این اعتقاد هراس از مرگ را در او از بین برده و باعث شده که نعیمه با منطق از آن استقبال کند.به اعتقاد او روح انسان جزئی از روح خداوند است و این روح جدا شده از تن به داخل آن حفره نمور می‏رود تا باز هم نور زندگی ببیند:

زمانی که مرگ نزدیک می‏شود

و گور دهان باز می‏کند

پلک‏هایت را ببند که ببینی

در گور زندگی آغاز می‏شود

اعتقاد به وحدت وجود در شعر«تو که هستی، ای خویشتن من»بوضوح دیده می‏شود.نعیمه در مقاطعی از این شعر مانند فیلسوف شاعری یا شاعری فیلسوف، منبع ذات انسانی را جویا می‏شود و می‏گوید:آیا از دریا و امواج آمده یا به هنگام غرش رعد به پایین نزول کرده یا با باد زاده شده و یا از سحر و روشنایی آبی آن چکیده یا با آفتاب و پرتو طلایی‏اش تراویده و یا در آهنگی نواخته شده...؟او پس از شک و پرسش و سرگردانی بسیار می‏گوید:

تو باد و نسیمی، تو موجی، تو دریایی

تو برقی، تو رعدی، تو شبی، تو صبحی

تو چشمه‏ای از خدایی

....

نعیمه معتقد است که بزرگترین و عظیم‏ترین نیرو در انسان نیروی احساس است نه نیروی عقل چه، از آنجا که عقل به حواس محدود است از درک کامل ذات الهی عاجز است اما احساس، چون هیچ قید و بندی نمی‏پذیرد قادر است که در ابعاد و در بی‏نهایت پرواز کند و پرو بال بزند.عقل و احساس، نعیمه را به تأمل مجرد در حقایق هستی و کنه جهان و در ذات انسانی و اسرار مرگ و زندگی وا داشته است.او پس از این کاوش وسیع و عمیق و فراگیر نتیجه می‏گیرد که درد، قلبها را می‏سازد و احساسات قلبی را صیقل می‏دهد و میان دلها پیوندی متین و مستحکم و انگیزه‏هایی برای عطوفت و محبت پدید می‏آورد.به اعتقاد وی انسان جز با صلح به کمال نمی‏رسد و جز با بخشودگی، گشایشی در جهان پدید نمی‏آید.جنگ، تمام نیروهای بشری را هدر می‏دهد و برادری انسانها، بایستی بر هر هدف مادی برتری یابد.

آنچه که گفته شد گزیده‏ای از شیوه تفکر نعیمه و نحوه تراوش احساسات او در مجموعه شعری همس الجفون بود.در اینجا چند نکته پیرامون روح و ماده شعر نعیمه را بازگو می‏کنیم:نکته اول:یک قطعه شعر در نزد نعیمه توصیف درونی کامل یا یک عمل ذاتی تام است که در آن وحدت عناصر هویداست و در مجموع یک موضوع واحد را بررسی می‏کند.قلم شاعر با اندیشه مورد نظر جریان می‏یابد و گاهی این جریان یافتن آنقدر ادامه پیدا می‏کند که شاعر از یاد می‏برد که در حال سرودن شعر است.نعیمه بسیاری از اشعار خود را به این شیوه سروده است.شاید هم او عمدا موضوعاتی را در نظر می‏گیرد که به وی اجازه می‏دهد این شیوه را دنبال کند.شاعر با این شیوه به هنگام سیری واقعی، از سرودن بازنمی‏ایستد و تا سر حد خستگی و ملال ادامه می‏دهد.او تجربه درونی خود را در ابیاتی پی در پی که با رشته‏ای به هم متصل است پیاده می‏کند.احتمال می‏رود نعیمه این شیوه سرودن را از اشعار غنایی غربی‏ها که میان ابیات آن«وحدت عناصر»تنگاتنگی وجود دارد، الهام گرفته باشد.البته در این امر هیچ جای شگفتی نیست زیرا که نعیمه همانند شعرای رمانتیک، دردهای درونی بشریت را می‏سراید و وجدان او انباشته از احساس‏های درونی آنهاست.

نکته دوم:در شعر نعیمه اشتیاق به وطن و میل راز و نیاز کردن با آن وجود ندارد، در صورتی که گرایش به وطن از ویژگیهای برجسته شعر شعرای مهجر(چه شمالی و چه جنوبی)است.این ویژگی در شعرایی مانند الیاس فرحات، شاعر قروی(رشید سلیم الخوری)، ایلیا ابو ماضی، جورج صیدح، نسیب عریضه و دیگران شدت بیشتری دارد.آیا در چنین وضعی می‏توان گفت که جریان جدید و شگفت‏آور زندگی در آمریکا چهره مام میهن را از شاعر پنهان داشته و یادگاریهای کودکی و نوجوانی شاعر را از یاد او برده است.پاسخ آسان است چنانچه بدانیم که نعیمه مرز و سرحدات را رد می‏کند و اندیشه وحدت وجود خود را به اینجا نیز تعمیم می‏دهد، می‏توانیم این ادعا را بپذیریم زیرا به اعتقاد نعیمه گرایش به وطن فقط یک«عادت»است.او کسانی را که در«فراق میهن اشک می‏ریزند و در اشتیاق آن ذوب می‏شوند»به استهزا می‏گیرد اما دکتر احسان عباس و محمد یوسف نجم سعی می‏کنند به نعیمه رنگ میهن دوستی، به معنای وسیع آن، بزنند.این دو با استناد به شعر«طنین زنگها»می‏گویند«نعیمه اشتیاق به میهن و به دوران کودکی را به شیوه بازگشت رؤیایی و سیر در گذشته«مانند راه رفتن کسی در خواب»به هم آمیخته است.»به نظر من اینگونه تفسیر شعر قدری ساختگی و تحلیل روان شناسانه نابجایی است که به منظور رفع شبهه از کمبود یا فقدان احساس گرایش به وطن انجام گرفته است.شکی نیست که کسی که«طنین زنگها»را بخواند، فقط با یک بیت روبرو می‏شود که در آن اشتیاق به وطن یا به دوران کودکی نمایان است.نعیمه در این بیت از کوه صنین در لبنان یاد می‏کند:

این صدای کودکی من است

که دره‏ها و قله‏های صنین من بازگو می‏کنند

نادره جمیل سراج در نقدی پیرامون فقدان این گرایش در شعر نعیمه می‏نویسد:«شعر نعیمه خالی از اشتیاق به میهن است و بر خلاف دوستان شاعر خود در«انجمن اهل قلم» تصاویری متأثر از طبیعت و چشم‏اندازهای سرزمین و زادگاهش را ندارد.»سراج در علت‏یابی این امر می‏گوید: «میخائیل نعیمه همانند دیگر مهاجرین به خاطر یافتن رزق و روزی و یا مانند دیگر مسیحیان از ظلم و ستم به آمریکا فرار نکرده است بلکه برای تحصیل در دانشگاههای این کشور به این سرزمین هجرت کرده است.او در چهار سال اول مهاجرت به دنیای جدید، علوم زیادی فراگرفت و طبیعی است که در این مدت فرا گرفتن علوم او را از یاد یار و دیار خود باز داشته است.

نکته سوم:در اکثر اشعار این مجموعه ردی از نومیدی دیده می‏شود و رنگ تیره از رنگ روشن برجسته‏تر است. فهرست نام اشعار مجموعه همس الجفون گویای این واقعیت است که شاعر بیشتر به احساسات منفی پرداخته تا احساسات مثبت.شاید فلسفه صوفی منشانه، وی را به این گرایش سخت نومیدانه واداشته است.شاید هم مطالعه اشعار انگلیسی و شیفتگی او به مکتب رمانتی سیسم این اثر را بر او گذاشته و نعیمه را به به کارگیری این شیوه و رنگ آمیزی شعرش با ریتم‏های غمگین واداشته باشد شعر«سرگردان»نمونه‏ای از این دست است:

اسیر فی طریقی فی مهمة سحیق و وحدتی رفیقی و وجهتی الفضا مطیتی التراب و خوذتی السحاب و درعی السراب ورائدی الفضا (به راهی می‏روم در بیابانی دور تنهایی‏ام یار من چشم‏اندازم فضاست چارپایم خاک کلاه خودم ابر سپرم سراب فرمانده‏ام فضاست)

نکته چهارم:کمبود احساسات عاشقانه و گرایش به زن در مجموعه همس الجفون است.میخائیل نعیمه با اینکه معتقد است که زن و مرد هر دو بالهای بشریت هستند و زن قلب تپنده انسانیت در دل خداوند است اما در هیچ کدام از اشعار مجموعه یاد شده، اشتیاق عاشق و شب‏زنده‏داری او دیده نمی‏شود.

ثریا ملحس در پژوهش خود پیرامون تصوف نعیمه می‏نویسد:عشق، پیوند آشنایی است که در زندگی نعیمه آغاز و پایانی ندارد و این پیوند او را به سوی ایمان به انسان و خداوند و احساس اشراق سوق می‏دهد.ملحس معتقد است که نعیمه از خود دوستی شروع کرده و بعد به عشق ورزی انسان، خداوند، آفریده‏ها و هستی رسیده است، و می‏گوید چون نعیمه زنی را که بتواند ادراک الهی را با او قسمت کند نیافته، دعوت به خیر و برابری تام میان زن و مرد در ادراک و زندگی مادی و گاهی هم این اعتقاد را که ازدواج یک شکست انسانی است، جایگزین آن نموده است.ملحس در بر شمردن صفات صوفیانه نعیمه به طور اغراق آمیزی پیش می‏رود تا جایی که می‏گوید:«عشق در نزد نعیمه به معنای محبت و محبت به معنای عشق است و این دو درهم آمیخته‏اند.»او در خاتمه پژوهش پیرامون تصوف نعیمه به این نقطه می‏رسد که«عشق انگیزه‏ای روحی است و او را به خداوند نزدیک ساخته است. نعیمه همانند صوفیان دیگر، با دین و ایمان به خداوند آغاز کرد و سپس به عشق انسانی و ستایش آن رسید.»

نکته پنجم:سبک شعری نعیمه به سبک نثر او بسیار نزدیک است.زبان او ناب و صاف و انباشته از تعبیرهای صیقلی و تصاویر هنرمندانه و انتخاب شده و موسیقی گیر است. در شعر او سبکی و یا سنگینی لفظ اهمیت ندارد زیرا نعیمه در اشعار خود به اندیشه و جنبه عقلی و تأمل باطنی توجه دارد و مضمون را بر ساختار ترجیح می‏دهد.اندیشه در نزد او مقصد اصلی است و واژه‏ها تنها وسیله‏ای برای انتقال این منظور است.به همین دلیل در مجموعه یاد شده، خواننده با تنوع و انباشتگی معانی روبروست.

در اینجا این نکته را نیز یادآور شویم که تخیل در نزد نعیمه وظیفه‏ای حساب شده دارد.او برای انتقال اندیشه خود به خواننده، از تصاویر و تخیل استفاده می‏کند به اعتقاد او تخیل یک نوع سرگرمی فنی نیست بلکه ابزاری است که لباس اندیشه را می‏پوشد و اندیشه نیز برای نمایان شدن از آن مدد می‏گیرد.دکتر عباس و دکتر نجم معتقدند که تخیل نعیمه، تخیلی قیاسی-منطقی است و کافی است که یک حالت را در نظر بگیرد تا حالتهای دیگر را با آن مقایسه کند.

به نظر من این قیاس تخیلی-چنانچه تعبیر درستی باشد-از دستاوردهای اندیشه نثری نعیمه است.چه، او نویسنده کتابهایی مانند الغربال، نور و ظلمت، جبران خلیل جبران، زاد المعاد و غیره است و پیش از آنکه شاعر باشد یک نویسنده است و قبل از آنکه یک مرد رؤیایی بلند پرواز باشد، یک فیلسوف صوفی است و پیش از آنکه یک ایده‏آلیست خیال پرور باشد یک رئالیست عملگر است.

شعر نعیمه با توجه به این ویژگیها به سبک مقاله نویسی، که در آن برای صحه گذاشتن بر اندیشه مورد نظر، ادله و براهین و سند می‏آورند، نزدیک می‏شود:

ای رود این قلب من است که چون تو به زنجیر است

با این تفاوت که تو رها خواهی شد و او نه

ناگفته نماند که در اشعار نعیمه ضرورتهای شعری و ترکیب‏ها و الفاظ غیر شاعرانه فراوان است و هر ذهن موزونی می‏تواند با خواندن اشعار او از این ضرورتها نمونه‏های بسیاری به دست آورد.در اکثر اشعار مجموعه همس الجفون این ضرورتها به شکل کوتاه خواندن هجاهای بلند یا بلند خواندن هجاهای کوتاه(برای حفظ وزن)و یا زحاف‏های عروضی ناخوشایند و یا الفاظ نثر گونه دیده می‏شود.اما این عیب تنها به اشعار نعیمه محدود نمی‏شود بلکه اشعار کل شعرای مهجر را در بر می‏گیرد و خود پیامد فرهنگ غربی محیط زیست شعرای مهجر است، زیرا آنان ناچار بودند که با دست راست بنویسند و با دست چپ به دنبال روزی بگردند. زبان عربی را بسیار کم تکلم می‏کردند و دوری از مام میهن آنها را در آستانه به فراموشی سپردن زبان مادری قرار داده بود.

نعیمه زندگی ادبی خود را به عنوان ناقد آغاز کرد.او کتابهای دوستانش را که در مهجر و یا در وطن چاپ می‏شد، نقد می‏کرد و به بررسی مسائل ادبی که در بسیاری مواقع باعث مشاجره میان ناقدان می‏شد می‏پرداخت.ترجیح دادن زبان و فرم بر محتوا و بالعکس، ادبیات مناسبت‏های اجتماعی، شعر سیاست و شعر میهن، طبیعت‏گرایی و بسیاری از مسائل دیگر که باعث اصطکاک در دیدگاهها می‏شد، از جمله این مسائل بود.گفتیم نعیمه به عنوان ناقد آغاز کرد و بعد از آن شاعر شد، باید بگوییم شعری که پس از یک مبارزه نقادانه سخت کوشانه و با توجه به یک تئوری با خطوطی معین و یا حداقل با اندیشه و سلیقه‏ای که از پیش تعیین شده، به وجود آید، از آنجا که سراینده آن به یک سری آرا و مواضع و اعتقادات نقدی ایمان دارد، شعری لطیف و حساس خواهد بود.بسیاری مواقع شنیده‏ایم که شاعر پس از اینکه از سرودن شعری با خصوصیات دلخواه و اندیشه‏های عالی و ارزشهای زیباشناسی مورد نظر خود عاجز می‏ماند، به نقادی روی می‏آورد.اما اینکه کسی به عنوان ناقدی دگرگون طلب که بدیهای قدیم را زدوده و قصد دارد نیکی‏های جدید را جایگزین کند، آغاز به کار کند سپس به سرودن شعر بپردازد، امری است که واقعا جرأت و پردلی می‏خواهد و چنانچه حمل بر مسئله‏ای شود آن را بایستی اعتماد مفرط به خویش و مخالفت با قاعده و سنت آفرینش‏های هنری به حساب آورد.

آیا نعیمه می‏دانست که شعرش را طبق معیارهای نقدی خود می‏سراید و آیا بر این باور بود که خوانندگان، شعر او را وفادار و منسجم و مطابق با اصول و ارزشها و شرطهای نقدی‏ای که خود پی‏ریزی کرده بود، به حساب می‏آورند؟

حال باید پرسید شیوه نقادی شعر در نزد نعیمه چه خصوصیاتی دارد و آیا شاعر زاهد ما توانسته است شعرش را پیرو نظرات نقدی خود کند و یا در اشعار خود به نصیحت‏هایی که با لحنی تند به شعرا نموده، خود پای بند بوده است.

در اینجا سعی خواهیم کرد مهمترین نکات این شیوه را خلاصه کنیم و اشعاری را که از او در دست داریم با آن بسنجیم.

اول:نعیمه، شعرای میهن و برخی از دوستان خود از شعرای مهجر را به باد انتقاد می‏گیرد و می‏گوید:آنها اشعار خود را در مدح و تبریک و تسلیت و میهن‏پرستی و غیره طبق مناسبت‏های مختلف و به پیروی از وظایف اخلاقی یا عرف اجتماعی و یا چشمداشت‏های مادی«می‏سازند».او نمونه‏های بسیاری از اینگونه اشعار را نشان می‏دهد و سرایندگان آن را به مسخره می‏گیرد.نعیمه در مجموعه همس الجفون به این اصل کاملا وفادار است، زیرا در این مجموعه هیچیک از اشعار به رویدادهای خانوادگی و یا طرحهای سیاسی و ستیزهای آن و یا تعارف‏های دوستانه و تملق‏ها اختصاص ندارد.او به این اصل آنقدر پای بند است که شعری را که در نشریه«السائح»در سال 1922، تحت عنوان«تو که هستی، تو چه هستی»منتشر کرده بود، در شمار مجموعه اشعار خود قرار نداد.موضوع شعر یاد شده پیرامون قلدری غرب در برابر شرق است، غربی که پس از جنگ جهانی اول سرور بلامنازع زمین شده، و ادعای تربیت و تعلیم جهانیان و سعی در ترقی و پیشرفت آنها را دارد! نعیمه در این شعر می‏گوید:

تو که هستی، تو چه هستی که بر بشریت حکم می‏رانی؟ گویی ماه و خورشید را در دست خود داری ثروتهای نهان و آشکار زمین را وجب به وجب تقسیم می‏کنی روزی قومی را می‏گیری و به قومی می‏دهی که از تنگدستی شکوه‏ای نکرده‏اند مردم را گله وار جدا می‏کنی و هر کس را که بخواهی می‏کشی و یا باقی می‏گذاری گویی مردم ابزاری در دست تواند و یا چشمه آب حیات از کف تو برآمده است تو که هستی، تو چه هستی، ای فرزند غرب که به من امر می‏کنی و هر فرمان تو را بایستی بی‏چون و چرا فرمان برم

دوم:نعیمه معتقد است که شاعر نباید بنده روزگارش و یا به فرمان اراده قوم خود باشد.اما در عین حال نبایستی از نیازهای مردم چشم گرداند و گوش ببندد، بلکه آنچه را که وجدان به او دستور می‏دهد به کار گیرد.چنانچه اشعار مجموعه او را از نظر بگذرانیم بازتاب عمیقی از این خواسته ذاتی ناب خواهیم یافت، خواسته‏ای که از وجدان و از جهان‏بینی خاص او برخاسته است و چنانچه شعر«برادرم...» نبود می‏توانستیم بگوییم خواسته‏ای برخاسته از«برج عاج» اوست.در شعر«برادرم...»تراژدی جنگ و سایه مرگ به تصویر کشیده شده و انسانها به صلح و خوشبختی و آرامش و به زندگی‏ای که در آن هیچگونه تبعیض نژاد، رنگ، و طبقات وجود ندارد، دعوت شده‏اند.

سوم:تندروی نعیمه گاهی او را به تناقض فکری و تباین موضعی می‏کشاند.مثلا در کتاب الغربال می‏نویسد:«وزن ضروری است اما قافیه، بخصوص اگر مانند قافیه‏های عربی که حرف«روی»آن در کل شعر تکرار می‏شود، باشد، از ضروریات شعر به حساب نمی‏آید.ما ناچاریم اعتراف کنیم که این قافیه تنها زنجیری آهنین است که قریحه شعرای خود را به آن می‏بندیم و اکنون زمان گسستن این زنجیر فرا رسیده است.» اما کمی بعد او حرف دیگری می‏زند«نه وزن و نه قافیه، هیچیک از ضرورتهای شعر نیستند.»حال این تناقض گویی چنانچه دلیلی داشته باشد جز مقید بودن نعیمه با این زنجیرهایی که به قول او دست و پای شعر و ادب را می‏بندد، نیست.با وجود این و علی رغم سرکشی و عصیان سرسختانه در برابر وزن و قافیه نعیمه را هیچگاه آزاد از آن ندیده‏ایم او در اکثر اشعار خود از بحرهای خفیف و کوتاه و یا مجزوء بحرها و قافیه‏های مرکبی که شعرش را آهنگین می‏سازد، استفاده می‏کند و خواننده می‏تواند با صدای آهسته آن را زمزمه کند و رنگ و طنین و سلیقه خاص شاعر را در آن بیابد.این ویژگی و استفاده از ترکیب جملات کوتاه و سیلاب‏های موزون و متساوی در بسیاری مواقع سبک شعری او را به نثر نزدیک می‏کند.برای مثال به اشعار مختلف زیر نگاه می‏کنیم:

روحی و خلینا بالارض لاهینا نرعی امانینا فی مرج اوهام یا رمز فکر حائر و رسم روح ثائر یا ذکر مجد غابر قد عافک الشجر أسیر فی طریقی فی مهمه سحیق و وحدتی رفیقی و وجهتی الفضا

(برو ما را رها کن، با زمین سرگرمیم، به آرزوهایمان پرو بال می‏دهیم، در سبزه‏زار توهمات، ای رمز اندیشه سرگردان، و تصویر روح طغیان‏گر، ای یاد افتخار فراموش شده، درختان تو را رها کردند، به راهی می‏روم، در بیابانی دور، تنهایی‏ام یار من، چشم اندازم فضاست.)

همان طور که گفته شد دست و پاگیری وزن، نعیمه را واداشته که به ضرورتهای ناخوشایند شعری توسل جوید.ما بازتاب شورش علیه اوزان«خلیلی»و قوافی عربی را در همس الجفون می‏بینیم و این امر به پیروی از اصل شورش علیه اوزان وقوافی در نزد نعیمه پدید آمده است، و می‏توان گفت چنانچه نعیمه حریص نبود که به او لقب شاعر بدهند، اشعارش را طبق توصیه خود از وزن و قافیه خالی می‏کرد.

چهارم:نعیمه از شعرا می‏خواهد که از پراکنده‏گویی در شعر بپرهیزند و بدون مقدمه از موضوعی به موضوع دیگر وارد نشده و از انتقاد شدید به موعظه‏گرایی و از آن به توصیف و غیره نپردازند.او از شاعر می‏خواهد که از تناقض در معانی دور شود و همان طور که گفتیم به«وحدت عناصر»شعر پای بند باشد.به عبارتی شاعر نباید از یک مرثیه گوی گریان به ناقدی استهزا کننده و سپس به عاشقی غزل گو و بعد به فردی مداح و بعد به شیخی موعظه‏گو و بعد به یک اقتصاددان، یک جامعه‏شناس، یک فیلسوف، یا یک عالم و غیره تبدیل شود.

در واقع میان شعرای«انجمن اهل قلم»کسی از نظر وفاداری به یکپارچگی و انسجام شعر دقیق‏تر از نعیمه نیست، به طوری که خواننده شعر او بر این گمان می‏شود که نعیمه با آگاهی کامل و درک قبلی از شروع شعر، وسط و پایان آن و وحدت معنوی و انسجام فکری و تسلسل منطقی و جریان یافتگی طبیعی شعرش به سرودن پرداخته است و به نظر می‏رسد که او پیش از نوشتن حتی یک کلمه، تمام شعر را پیش روی خود دارد.

پنجم:نعیمه به شعرا هشدار می‏دهد که از گزارش نویسی دوری کنند و از آنها می‏خواهد که برای تأثیر گذاری روی خواننده به توصیف بپردازند.او می‏گوید:«اگر من یک ماه و حتی یکسال خطاب به مردم بگویم، مردم من گریه کردم هیچکس متأثر نخواهد شد اما چنانچه آنها را به قلبم وارد کنم و دروازه‏های درونم را که انباشته از غم است به رویشان بگشایم، چشم آنها با چشمم همراه خواهد شد و این وظیفه شاعر است.»

نعیمه بحق توانسته است در شعرش شاعر احساساتی شود که با شفافیت، تصویر و توصیف شده است.در اکثر شعرهای او تصویری از حالات درون نمایان است:تصویر روح انسان با نگرانیها و خشم و رضایت و خوش‏بینی و گشاده‏رویی و ایمان، توصیف طبیعت، با ترشرویی‏ها، تیرگیها و شادیها و بی‏قید و بندیها، تصویر عوامل روانی در زندگان، عواملی پر از بفرنجی و ایهام و صفا و لطافت.او زندگی را می‏گیرد و به آن روی کاغذ بدون هیچ گزارش گونگی روحی جدید می‏دهد.در شعر«برگهای خزان»تصویر واضحی از آنچه گفته شد، می‏یابیم:

پراکنده شو...پراکنده شو ای شادمانی دیده ای رقص گاه آفتاب و ای گاهواره ماه ای ارغنون شب و ای چنگ شب نشینی ای رمز اندیشه‏ای سرگردان و تصویر روح طغیان‏گر ای یاد افتخار فراموش شده درختان تو را رها کردند پراکنده شو...پراکنده شو

پراکنده شدن برگها تمامی این تصاویر زیبا را که در آنها بوده و اکنون نیست به او یاد می‏آورد.درختان برگها را رها کرده‏اند و بناگزیر بایستی به خاک بیافتند.برگها رمزی برای انسان و زندگی اوست که شبانه روز در حال تغییر است.آنگاه ساعت مرگ فرا می‏رسد و چون از آن گریزی نیست پس بایستی خرسند آن را بپذیرد.

اما این سخن بدین معنا نیست که نعیمه در تمام اشعار خود توانسته از پرتگاه گزارش نویسی و شعار گویی و خطرات لحن خطابه‏ای شعر در امان باشد.او در یکی از اشعارش قلب خود را مخاطب قرار می‏دهد و مانند یک واعظ، فعل امر را به کار می‏گیرد تا جایی که لحن گزارشی بر لحن تصویری شعر غلبه می‏کند:

ای دل حکمران و مترس

که من از دست تو گریزی ندارم

که تو امروز سلطان منی

و تو امروز خدای منی

هرگونه که مایلی مرا راهنما باش

تمام حصارهایم را ویران کن

تمام رازهایم را برملا کن

اگر لغزیدی پشیمان مشو

و اگر فرمان راندی رحم مکن

و بر آتش، آتش افزون کن

ششم:نعیمه در روش نقدی خود از ظاهر شعر و یا آنچه که پوشش خارجی می‏نامد غافل نشده است.او بدقت ترکیبات و لطافت آهنگ و درخشش رنگ و غیره معتقد است. بحق باید گفت نعیمه از نظر لطافت لفظ و ساخت شعر و زلالی گفتار از بهترین شعرای مهجر است.او از شعرایی است که می‏دانند چگونه واژه را در جای خود قرار دهند و شعر را نه سطحی و نه عمقی بلکه در حد اعتدال بسازند و شعر خود را همانند یک جویبار صاف و زلال روی سنگهای براق و صیقلی جریان دهند.موسیقی شعر او، هم از نظر حرکت درونی و هم جریان بیرونی، پربار است.

او همچنین قدرت آشکاری در رنگ آمیزی احساسی شعر مانند نومیدی، یأس، شادمانی و حسرت انگیزی دارد.شعر «نیایش‏ها»نمونه بارزی از این ویژگیها است:

غم چشمم را سرمه کشید با پرتوی از روشنی تا مرا ببینی در تمام آفریده‏ها:در کرم‏های گورها در پرندگان آسمان، در موج دریاها در آبگیر بیابانها، در گلها در سبزه‏ها، در تباهی، در شن صحراها در زخم جذامیان، در چهره نیالوده در دست قاتل، در درد مقتول در اریکه عروسی، در نعشی سترگ در دست بخشنده، در کف بخیل

اما تمام این ویژگیها مانع نشده که گاهی نعیمه به حضیض نثرگویی و آوردن الفاظ و ترکیبهای غیر شاعرانه بیفتد.این امر به دلیل طبیعت ادیبانه او نخست به عنوان یک نویسنده نثر نویس و دوم به عنوان یک فیلسوف صوفی پدید آمده است.برای مثال شعر«رودخانه منجمد»را نخست به زبان روسی سروده و سپس به شعر عربی برگردانیده است:

اما زمستان خواهد رفت و روزهای بهار باز می‏آیند

و تو بدنت را از چنگال یخ رها خواهی کرد

ای رود، این قلب من است، که چون تو به زنجیر است

با این تفاوت که تو رها خواهی شد و او نه

هفتم:نعیمه معتقد است که امروزی فکر کردن در شعر آن نیست که شاعر دیوان شعر خود را با تصاویر و نقاشی و تابلو پر کند، بلکه آن است که روح شاعر در درون خود جوشش زندگی را احساس کند.او می‏گوید:«سابق بر این شاعر به این اکتفا می‏کرد که دیوان شعر خود را بر حسب حروف الفبا فصل بندی کند، اما امروز وقتی دیوان شعری را باز می‏کنی علاوه بر اشعار«امروزین»، نقاشی‏ها و تصاویری می‏بینی که در تو شکی نسبت به نابغه بودن شاعر باقی نمی‏گذارد.»

جای شگفتی است که نعیمه به کسانی که دیوانهای شعر خود را به تصویر و نقاشی مزین می‏کنند، حمله کند زیرا خود او مجموعه همس الجفون را با تابلوهایی که خود و یا دوستش خلیل جبران نقاشی کرده، تزئین کرده است.

در پایان باید گفت تصور نعیمه از شعر، تصوری ذاتی و مخصوص به اوست و در جهان او می‏گردد.او می‏گوید:«من می‏خواهم که شعر به درونم وارد شود و در آن نگرانی، شگفتی، وحشت، حسرت، غم، شک، یقین و یا لذتی با حظی گذرا از زیبایی را به صورت مجزا و یا ترکیبی از کل این احساس‏ها به وجود آورد.شعر بایستی گوشه‏ای از جگر شاعر باشد نه کفی از اندیشه او.من می‏خواهم که شعر، درون ناپیدایم را بر من آشکار کند...من می‏خواهم که شعر با قوت و روح و زیبایی خود به غنای روحی و زیبایی شناسی من بیفزاید نه اینکه مرا با متانت سبک و هنرمندی فرم و غیره شگفت‏زده کند.»حال باید گفت اگر چه این دست تصورات نعیمه با تصورات العقاد هماهنگی پیدا می‏کند، اما نعیمه تا حد زیادی توانسته است که شعر خود را با نقدی که بر اشعار داشته وفق دهد و این امری است که العقاد نتوانست به آن دست یازد.حقیقت دیگری که نمی‏توان انکار کرد این است که نعیمه حتی یک بار ملکه شعری خود را به هدر نداده و هیچگاه احساس خود را به تملق گویی وانداشته است.او تنها از باور و ایمان خود الهام گرفته و این تنها مسئله‏ای است که در ما احساس تأسف بر می‏انگیزد که چرا نعیمه در اوج بازدهی شعری خود از این زمینه روی برگرداند و به نثر نویسی پرداخت.قدر مسلم این است که نعیمه به این جهت به نثر نویسی پرداخته که در این زمینه وسعتی برای ارائه تفکرات طولانی و عمیق و فراگیر خود یافته است، وسعتی که حیطه شعر و محدودیت‏هایش نمی‏توانست پاسخگوی آن باشد.